خاطراتی منتشر نشده از سردار شهید غلامعلی رشید

منصور کیانی

فضای سیاسی دزفول به‌شدت تیره بود حوادث خونین سال‌های حزبی -۳۰ تا ۳۲ - و شکست سنگین محمد مصدق و عقیم ماندن نهضت ملی شدن صنعت نفت، مردان سیاست را خانه‌نشین کرده بود، عموم مردم را نیز همتی نبود جز اینکه گلیم خود را از آب بیرون کشیده یا لقمه نانی به کف آورده به غفلت بخورند.

سایه سنگین ساواک و ارعاب افسران امنیتی نفس‌ها را بریده بود خفقان فوق تصور بود. شهر، آرام و بی‌صدا چون گورستانی کهنه... حتی وای جغدی هم نمی‌آمد به گوش.

در خراب آباد شهر بی‌تپش
وای جغدی هم نمی‌آمد به گوش
دردمندان بی‌خروش و بی‌فغان
آه‌ها در سینه‌ها گم کرده راه
مرغکان سرشان به زیر بالها...

آنچه او را در اواخر دهه ۴۰ آزار داده و بی‌تاب می‌کرد، خبر تخلیه اجباری پی‌درپی روستاهای آباد و مشهور شهر بود که یکان یکان به تیول اجنبی در می‌آمد؛ بیاتیان، خیر آباد، نجف آباد، شرف آباد و...

بالاخره تا ۶۰ پارچه آبادی و حدود هشتاد هزار هکتار از زمین‌های مستعد دزفول از ملکیت خرده مالکان و کشاورزان مسلمان دزفول خارج می‌شد و به تملک کفار حربی آمریکایی و انگلیسی درمی‌آمد. سایه سنگین و صدای پای شرکت‌های زمین‌خوار و حریص آمریکایی-انگلیسی مانند «ایران کالیفرنیا» و «ایران شلکات» و «ایران آمریکا» به پشت دروازه‌های شهر رسیده، ترس و حیرت بر همه‌جا سایه افکنده بود؛ هیچ‌کس را نای فریادی نبود.

در سکوت جاودان مدفون شدست
هر چه غوغا بود و قیل و قال‌هاست
آبها از آسیاب افتاده است
دارها بر چیده خونها شسته‌اند

امّا در آن «ظلماتٌ بعضها فوق بعضٍ» کورسوی امیدی دیده می‌شد و فانوسی سوسو می‌زد، نوجوان رشیدی به نام غلامعلی و تنی چند از جوانان شهر در مدرسه علمیه آیت‌الله معزی، پیرامون شیخ جوان و با فُتوّتی به نام «شیخ عبدالحسین سبحانی» حلقه زدند(انهم فتیةٌ آمنوا بربهم) آنان زنگ بیدارباش دزفول را به صدا در آورده و سپس هم قسم شدند تا رهایی دزفول از محاصره گرگان خون آشام آمریکایی از پای ننشینند. غلامعلی رشید هنوز دوران دبیرستان را به اتمام نرسانده بود که دژخیمان شاهنشاهی غُل و زنجیر بر دستان این شیر بچه زده، او و چند تن از شاگردان شیخ عبدالحسین سبحانی را به جرم اعتراض به استیلای حرامیان اجنبی بر مقدرات مسلمین، به زندان انداختند. تمام همت سرهنگ افراسیابی رئیس ساواک با آن هیکل نخراشیده‌اش این بود که تاب‌آوری این بچه محصل و استادش را بشکند. رشید با دست بسته و جثه لاغرش با زبان حال می‌گفت:

عار نبود شیر را از سلسله
نیست ما را از قضای حق گِله
شیر را بر گردن ار زنجیر بود
بر همه زنجیرسازان میر بود

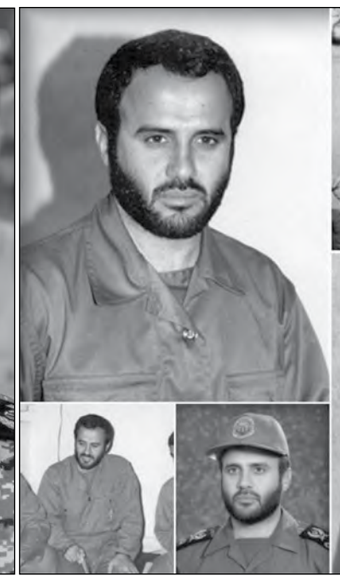

رشید بعد از ۷ سال و اندی زندانی یا زندگی مخفی و تعقیب وگریز با مزدوران ساواک بالاخره شاهد پیروزی انقلابی بود که خودش می‌گفت «عمر ما کفاف نمی‌دهد پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی را ببینیم». شاید روزی که او در گوشه زندان شاه بود به خاطرش خطور نمی‌کرد که انقلاب اسلامی پیروز می‌شود و او روزی عالی‌ترین طراح و فرمانده عملیات نیروهای مسلح ایران و فرمانده قرارگاه خاتم‌الانبیا خواهد شد.

ولی تقدیر الهی، رشید را اندک اندک به سوی نظامی شدن سوق می‌داد؛ چنانکه اولین طراحی و عملیات نظامی پارتیزانی او فتح شهربانی و ساواک دزفول بود.

در شب هیجان انگیز ۲۱ بهمن ۵۷ دو ساعت از نیمه گذشته بود و ساعت‌ها از مجاهدت و مبادله آتش می‌گذشت که ساواک و سرهنگ ستاری و رئیس شهربانی و پاسبانان خشن شاهنشاهی تسلیم اراده و ایمان رشید و همرزمانش شدند. با سقوط ساواک و شهربانی و فرا رسیدن صبح پیروزی و پایان سلطه ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی شهر غرق در شور و سرور بود، ولی باز این رشید بود که در حسرت و فراق یاران شهیدش شیخ عبدالحسین سبحانی و عزیز صفری و محمد علی مؤمن سرشک اشک بر گونه‌هایش روان بود...

شاید اگر سرهنگ افراسیابی و سرهنگ ستاری به‌عنوان ریاست ساواک دزفول می‌دانستند هر چه بیشتر بر رشید فشار آورند او را آب دیده‌تر و مصمم‌تر می‌کنند بر او کمتر ستم می‌نمودند و همچنین دولتمردان غربگرایی که ۳۰ سال قوه مجریه جمهوری اسلامی را در دست داشتند اگر می‌دانستند عاقبت سردارانی چون رشید و سلامی و باقری و حاجی‌زاده و امثال اینان چنین شهادت با عزتی است شاید با صهیونیست‌ها در ترور شخصیت فرماندهان سپاه شریک نمی‌شدند.

مصاف رشید با ژنرال ماهر عبدالرشید

همیشه روزهای اول مهر هیجان خاصی داشت آن سال نیز تکاپوی دانش‌آموزان برای حضور در مدرسه‌ها رنگ و بوی شهر را دگرگون کرده بود. آغاز خاطره‌انگیز مهر سال ۵۰ اما حال و هوای دیگری داشت؛ ورود شتابزده پاسبانها به دبیرستان و دستگیری یکی از دانش‌آموزان، اوقات همه را تلخ کرده بود. چشمان نگران معلم و شاگردان؛ نوجوان دست بسته را دنبال می‌کرد. هنوز معلم و همکلاسی‌های او در بهت چرائی ماجرا بودند که پاسبان «رباطی» سیلی محکمی به صورت غلامعلی نواخت و سپس سیلی‌های بعدی را سرهنگ افراسیابی به صورت معصومانه این نوجوان می‌زد.

رشید هنوز نمی‌خواست باور کند ولی از سن ۱۶- ۱۷ سالی خود را وسط معرکه مبارزه با دستگاه اطلاعاتی ستم‌شاهی و سرهنگ‌های مخوفی چون افراسیابی رئیس ساواک می‌دید. این‌گونه عنفوان جوانی غلامعلی طی ۷ سال زندان و جنگ وگریز پیاپی گذشت ولی هزاران مقلد سلحشور و صابر پیشه‌ای چون رشید، انقلاب خمینی را به ساحل پیروزی رساندند و رشته هزاران ساله پادشاهی را قطع نموده و دامن پاک ایران را برای همیشه از لوث پادشاهان جائر پاک کردند.

پیروزی انقلاب اسلامی رشید را نه تنها مغرور نکرد بلکه او را دلواپس و هیجانی‌تر کرده بود به‌طوری که برای پاسداری از انقلابی که تازه سر از خاک عدم برآورده بود دو سال تمام در اسلحه‌خانه سپاه می‌خوابید و به خانه نرفت تا گزندی به انقلاب نرسد.

هنوز آتش درگیری گروهک‌های ضدانقلابی مانند مجاهدین خلق(منافقین) و گروهک‌های تجزیه‌طلب زبانه می‌کشید که در نیمه سال ۱۳۵۹ صدام جنگ گسترده‌ای را آغاز نمود. پنج روز از جنگ نگذشته بود که ارتش صدام صد کیلومتر در عمق خاک ایران نفوذ کرده خود را به پشت رود کرخه رسانده بود. اینک دزفول، شوش و اندیمشک در معرض سقوط بودند. رشید و همسنگرانش تا به خود آمدند دیدند در میدان حریفانی چون ارتشبد ماهر عبد الرشید و سپهبد عدنان خیرالله هستند، جنگ آورانی که نظیرشان را کمتر سراغ داشت. جولان ارتش و برق ادوات و تسلیحات فراوان و مدرن دشمن چشمان رشید و دیگر دلیران ایران را خیره نکرد و آنان خوفی به دل راه ندادند.

آنان پس از تشکیل کمربند و دژهای پدافندی در برابر لشکریان دشمن، به سرعت برای حمله به خصم متجاوز آماده شدند. غلامعلی رشید هنوز جوانی ۲۸ ساله بود که داوطلب طراحی گسترده‌ترین حمله آن زمان به نام عملیات «فتح المبین» شد! سپاه اسلام در نوروز سال ۶۱ توانست ارتش صدام را از ساحل کرخه تا پشت مرزهای خود عقب براند، سرعت و دقت عملیات بهت‌آور بود.

هنوز ژنرال‌های بعثی گیج و منگ سیلی فتح المبین بودند که با شنود بی‌سیم‌ها، غریو رعدآسای فرمانده قرارگاه نجف را شنیدند که می‌گفت: «از رشید به کلیه واحدها... بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم... یا علی بن ابی طالب(ع)».

و این‌گونه بود که با صدای غلامعلی رشید رمز عملیات با شلیک صدها آتشبار ارتش و سپاه، جهنمی برای بعثی‌ها ساخت و عملیات الی بیت‌المقدس آغاز شد و خرمشهری که صدام با تمام استحکامات غربی و شرقی، آنرا به دژی تسخیر ناپذیر تبدیل کرده بود زیر گام‌های فرماندهان مؤمنی چون حسن باقری و مهدی باکری و ابراهیم همت و عبدالمحمد رئوفی و صیاد شیرازی... مانند آلاچیقی از پوشال زیر پای نره فیلانی قوی بود.

آن طرفِ میدان اما صدام بود و فرماندهانی که مانند پلنگ زخم‌خورده به خود می‌پیچیدند. ژنرال «ماهر عبدالرشید» فرمانده اساطیری بعثی‌ها تمام لشکرهای بعثی را برای بازپس‌گیری مجدد خرمشهر بسیج کرده بود. ارتش صدام که نیمی از استعدادش منهدم و ده‌ها هزار کشته و اسیر داده بود، هرگز حریف زاهدان شب و شیران روز نشدند و پس از ۲۵ روز درگیری، ژنرال ماهر عبدالرشید و عدنان خیرالله خائب و خاسر به بغداد برگشتند.

جنگ با همه کرّ و فرّش به پایان رسید. ولی فرجام فرماندهان جانی و قسی‌القلب بعثی مایه پند و عبرت خردمندان شد؛ از عدنان خیرالله وزیر دفاع تا بسیاری از سرلشکرهای ارتش صدام به اندک بهانه‌ای توسط صدام اعدام شدند. تتمه فرماندهان میانی یا خلبانانی که جنایتی علیه رزمندگان ایرانی مرتکب شده بودند توسط جوخه‌های ترور یک به یک اعدام شدند.

اما ماهر عبدالرشید که پنجه در پنجه سردار رشید گذاشته بود پس از جنگ تحمیلی از ارتش بعثی اخراج شده در حبس خانگی ماند؛ او پس از اشغال عراق توسط آمریکا به دیوانیه عراق فرار کرد ولی آمریکایی‌ها او را پیدا کرده به زندان ابوغریب انداختند. پس از ۵ سال رها شد چون جایگاهی در عراق نداشت و مانند صدام مورد نفرت مردم عراق بود لذا به اقلیم کردستان پناهنده شد و آنجا در نهایت غربت و ذلت سکته کرد و در بیمارستان سلیمانیه به درک واصل شد. اما سردار رشید و همرزمانش پس از به خاک انداختن حریفان بعثی عزم پیکار با آمریکا و اسرائیل کردند.

شهادت او عین سیاست او بود

صدام خیلی زیرکی به خرج داد و زمانی که انقلاب اسلامی هنوز در آب و گِل وجود و عدم بود و ارتش هم از سامان افتاده بود جنگی گسترده را تدارک دید و شهرهای مهمی را اشغال کرد. شورای امنیت سازمان ملل هم برای تثبیت مواضع بعثی‌ها ۱۶ قطعنامه پیاپی صادر کرده و خواهان آتش‌بس بود.

از داخل هم عده‌ای مرتب می‌گفتند مردم از جنگ خسته‌اند. ماه اول جنگ فقط جبهه ملی و مهندس بازرگان از جنگ اظهار خستگی می‌کردند، اما کم‌کم برخی از مسئولان دولتی هم اظهار عجز و بیچارگی می‌کردند.

هشت سال دفاع به پایان رسیده و فرجام جنگ به سود ایران رقم خورده بود، زیرا دشمن به هیچ یک از اهداف اعلامی خود نرسیده بود و در اتفاقات پس از جنگ، نه تنها فرماندهان عالی صدام و پسران صدام حذف فیزیکی شدند بلکه خود صدام نیز در سال ۸۵ به دار مکافات آویخته شد و طومار نظام بعثی به کلی درهم پیچیده شد.

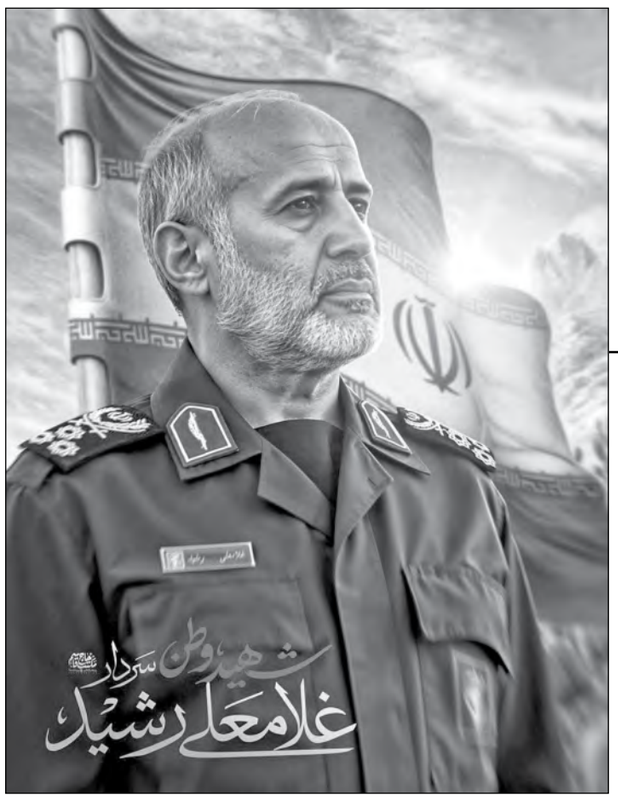

ادای احترام به شهیدان اِبدام

لبیک گوی ندای امامین انقلاب در پاسداری از حجاب

کامران پورعباس

۳۰ شهریور، سالگرد شهادت ناصر اِبدام است.

شهید ناصر اِبدام، شاگرد پیشتازِ مکتب اباعبدالله‌الحسین است که به عنوان «نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور» مشهور است. شهید ناصر اِبدام غیرت شدیدی بر روی حجاب و عفاف داشت؛ پایبندیِ تمام و کمال به امر به معروف و نهی از منکر داشت؛ دفاع از مظلومان و سیلی‌خوردگان رویه همیشگی‌اش بود؛ حضور فعال و پرشور و فروتنانه‌ای در سنگرِ مسجد و هیئت و بسیج داشت و فقط در عزای امام حسین(ع) گریه می‌کرد و آنچنان هم می‌گریست که تمام حاضران در هیئت و حسینیه تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. سرانجام نیز ناصر اِبدام در مسیر نماز جمعه و در راه امر به معروف و نهی از منکر با بدن اربااربا در ۳۰ شهریور ۱۳۶۹ به شهادت می‌رسد. ماجرای شهادتش هم به این صورت بود که ناصر در پارک لاله تهران به اراذل و اوباشی که مزاحم یک خانم شده بود، تذکر محترمانهٔ زبانی می‌دهد. چون تذکر می‌دهد، سیلی خیلی بدی می‌خورد و درگیری رخ می‌دهد که طرف مقابل قدّاره در می‌آورد و بلافاصله در قلب ناصر فرو می‌کند. قدّاره را هفت‌بار به بدن او فرو می‌کند و در می‌آورد و هر بار بخشی از اعضای بدن ناصر خارج می‌شود و در راه بیمارستان به شهادت می‌رسد. در همان آغازین روزهای پس از شهادت ناصر اِبدام، پدر شهید به همراه آیت‌الله جنّتی به دیدار رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌روند و آقا برای اولین‌بار از شهید اِبدام به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر کشور یاد می‌کنند.

ابوالفضل اِبدام، برادر شهید ناصر اِبدام نیز پس از عمری شهدائی زیستن و ادامه راه شهدا، شربت شهادت نوشید و یکی از نخستین شهدای جنگ ۱۲روزه گردید که به همراه شهید حسین سلامی و جمعی از سپاهیان اسلام در بامداد ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به مقام عظمای شهادت نایل آمد.

غیرت شدید بر روی حجاب و عفاف

غیرت شدید بر روی حجاب و عفاف، ویژگی مشترک شهیدان ابدام است و از این نظر، شهیدان اِبدام لبیک‌گوی ندای امامین انقلاب در عرصه پاسداری از حجاب فاطمی هستند. شهید ناصر ابدام غیرت شدیدی روی مادر و خواهران داشت. خیلی به حجاب و عفاف حساس بود و پیوسته همشیره‌ها را به حجاب برتر سفارش می‌کرد.

ناصر به خواهرانش که نوجوان بودند، می‌گفت: آبرومندانه زندگی کنید، درستان را خوب بخوانید و هیچ‌وقت چادرتان را زمین نگذارید. اگر روزی چادر از سرتان بیفتد، در روز قیامت نخواهید توانست جواب حضرت زهرا(س) را بدهید.

خواهران شهید حرف‌های ناصر را عملی کرده و تا به امروز با دقت و وسواس خاصی چادرشان را حفظ کرده‌اند.

شهید ابوالفضل ابدام نیز غیرت و تعصب شدیدی بر حجاب فاطمی داشت و همواره خانواده را به این موضوع مهم و حیاتی سفارش می‌کرد و خانواده‌اش هم به نحو احسن نماد و پاسدار حجاب برتر هستند.

آقا ابوالفضل دغدغه وضعیت حجاب در جامعه را هم داشت و در یکی از مصاحبه‌هایش خاطرنشان کرده است: پدیده زشت و هنجارشکن کشف حجاب به هیچ‌وجه شایسته جامعه اسلامی نیست. باید تمام اقشار جامعه برای رعایت این واجب دینی احساس مسئولیت کنند. تشویق بانوان به کشف حجاب، نقشه‌ای از سوی دشمنان مسلمانان است که قصد تخریب ارزش‌های دینی را دارند.

سنگ‌تمام گذاشتن برای شهدا

بزرگ‌ترین کار شهید ابوالفضل ابدام این بود که یادواره شهدا می‌گرفت و خیلی یادواره شهدا برگزار می‌کرد؛ نه‌تنها در محل و در استان تهران، بلکه در دورافتاده‌ترین شهرستان‌ها می‌رفت و یادواره می‌گرفت و تمام تلاش‌اش را می‌کرد تا برای شهدا سنگ‌تمام بگذارد. کلاً حرف‌اش، حرف شهادت و عمل‌اش، عمل شهادت بود و در همه کارهایش این موضوع تجلی داشت. همواره از همگان هم درخواست دعای شهادت داشت.

شهید ابوالفضل ابدام یادواره‌های شهدای بسیاری برای برادر شهیدش ناصر ابدام برگزار کرد.

یکی از این یادواره‌ها، اقدامی ابتکاری بود که ابتکار بسیار زیبا و پر نور و برکتی است و امیدواریم هرچه بیشتر جا بیفتد و هرچه افزون‌تر در دستورکار دوستداران شهدا و ترویج‌کنندگان فرهنگ ایثار و شهادت قرار بگیرد.

این اقدام ابتکاری، برگزاری یادواره خانگی شهدا در خانه پدری شهید ابدام در روستای‌شان(روستای حَلَمسی) بود. این یادواره، به فاصله بسیار کوتاهی قبل از شهادت آقا ابوالفضل برگزار گردید.

۴ اردیبهشت ۱۴۰۴، سردار محمدی‌اصل در یادواره خانگی شهدا در بیت شهید ناصر ابدام با اشاره به اینکه یادواره خانگی شهدا از جمله طرح‌های ابتکاری سپاه حضرت عباس(ع) استان اردبیل است، اظهار کرد: یادواره خانگی شهدا مورد استقبال مردم شهیدپرور اردبیل و کل کشور قرار گرفته و سایر استان‌ها نیز با الگو گرفتن از این روش ارزشمند به صورت مردمی، هیئتی و صمیمی با خانواده معظم شهدا دیدار و با آرمان‌های شهدا تجدیدعهد می‌کنند.

وی با اشاره به صبر زینبی مادران شهدا گفت: خانواده‌های شهدا به خصوص مادران شهدا، در عرصه‌های مختلف در فراز و نشیب‌های انقلاب اسلامی نشان داده‌اند که با تربیت فرزندانی همچون شهید ابدام نوجوان ۱۵ ساله‌ای که امر به معروف و نهی از منکر را در کشور احیا کرد، این نظام و انقلاب ریشه در باورهای عاشورایی و اقتدار زینبی دارد. فرمانده سپاه حضرت عباس(ع) استان اردبیل خاطرنشان کرد: شهید ناصر ابدام به ندای امامین انقلاب خود لبیک گفته و در راستای احقاق تذکر لسانی، عفاف و حجاب و امر به معروف و نهی از منکر به درجه رفیع شهادت نایل آمده است.

خاطره‌گویی توسط ابوالفضل ابدام برادر شهید ابدام، شعرخوانی توسط طاها اسکندری در وصف شهدا و تجلیل از مادر شهید از دیگر بخش‌های این مراسم بود.

راه شهدا ادامه دارد

به فاصله کوتاهی پس از شهادت ابوالفضل ابدام، به برکت خون شهید، چندین یادواره شهدا با موضوع شهید ابوالفضل ابدام برگزار گردیده است و البته ناگفته پیداست که در تمامی آنها، یاد برادر شهیدش ناصر ابدام نیز گرامی داشته شده و از هر دو شهید خانواده ابدام تجلیل گردیده است.

۱۳ تیر ۱۴۰۴، یادواره فرماندهان شهید در شهرستان کوثر در مسجد جامع روستای اوچ‌بلاغ با محوریت پاسدار شهید ابوالفضل ابدام برگزار شد.

سردار غلامحسین محمدی‌اصل فرمانده سپاه حضرت عباس(ع) استان اردبیل در این یادواره، به جایگاه شهیدان، نقش والای خدمت‌رسانی و محرومیت‌زدایی شهید ابدام در منطقه و لزوم ادامه راه شهدا تأکید کرد.

این مراسم با مدیحه‌سرایی کربلایی ناصر منیر و شعرخوانی فاخر استاد طاها اسکندری همراه بود.

همزمان با مراسم بزرگداشت شهادت پاسدار ابوالفضل ابدام، پروژه آسفالت ۳ کیلومتری راه روستای اوچ‌بلاغ در شهرستان کوثر با حضور مسئولان استانی و خانواده شهید افتتاح شد. این پروژه که به همت شیرمردان جهادگر بسیج سازندگی به انجام رسید، با حضور سردار محمدی‌اصل فرمانده سپاه حضرت عباس(ع)، پدر شهید ابدام و جمعی از مسئولان، از جمله سرهنگ پاسدار عباس نوظهور (مسئول سازمان بسیج سازندگی استان) به بهره‌برداری رسید. شهید ابوالفضل ابدام پیش از شهادت، پیگیر اجرای این پروژه بود و این راه آسفالته با یاد و خاطره آن شهید بزرگوار افتتاح شد. در این مراسم، مسئولان و حاضرین با تجلیل از ایثارگری‌های شهید ابدام، بر ادامه راه وی و خدمت به مردم تأکید کردند. این اقدام عمرانی، گام مهمی در بهبود دسترسی و رفاه اهالی روستای اوچ‌بلاغ محسوب می‌شود و نمادی از روحیه جهادی و انقلابی بسیج سازندگی در خدمت‌رسانی به مناطق محروم است.

۱۴ تیر ۱۴۰۴، یادواره شهید ابوالفضل ابدام در روستای حلمسی برگزار شد.

سخنران این مراسم بود که در بخشی از سخنانش خاطرنشان کرد: آنچه که جهان به چشم خود دیده است، این بود که ایران را نمی‌توان شکست داد؛ چرا که روح ملت از فرهنگ ایثار جان گرفته و در عقبه تاریخی خود قیام عاشورا و در پیش‌رو ظهور منجی عالم بشریت را دارد... شهدا نقش مهمی در ایجاد تمدن نوین اسلامی دارند و پیامد خون پاک آن‌ها سند زنده‌ای شد بر اینکه این ملت توان مقاومت و تولید قدرت در سخت‌ترین شرایط و پیچیده‌ترین میدان‌ها را در اختیار دارد.

محمدجواد اِبدام در این مراسم، سخنگوی فرزندان شهدای اقتدار بود. آقا محمدجواد فرزند شهید ابوالفضل ابدام و از پرچمداران راه پدر و عموی شهیدش است.

آقا محمدجواد، پس از شهادت پدر عزیز و گرامی‌اش، با وجود سن بسیار پایین، سابقهٔ بیان جملات فوق‌العاده پرشور و حماسی و مقتدرانه و دشمن‌شکن و خط و نشان کشیدن برای صهیونیست‌های غاصب و جنایتکار، را داشته است و کلیپ‌های آن منتشر گردیده است.

آقا محمدجواد در این مراسم هم به نمایندگی از تمامی فرزندان شهدای شرکت‌کنندگان در این یادواره بر ضرورت تداوم راه شهدای مقابله با رژیم سفّاک و کودک‌کش صهیونیستی تأکید کردند.

۳۱ تیر ۱۴۰۴، در راستای بزرگداشت شهدای والامقام و با محوریت شهدای جنگ ۱۲روزه و اقتدار ملی، مراسم معنوی «آبروی محله» به یاد شهید والامقام ابوالفضل ابدام برگزار شد. این مراسم با حضور جمعی از دوستداران شهدا و بسیجیان در مقابل منزل شهید ابوالفضل ابدام در استان تهران برگزار گردید. سرهنگ پاسدار حاج صمد سلطانی فرمانده سپاه شهرستان بهارستان(در استان تهران) سخنران مراسم بود و پدر بزرگوار شهیدان ابدام که خود از جانبازان سرافراز ۸ سال دفاع مقدس است، در این مراسم برای مردم صحبت کرد. مداحی، روایتگری، پخش کلیپ و تقدیر از خانواده شهیدان ابدام، از بخشهای دیگر این مراسم بود.

خانواده‌های شهدا در وسط میدان حاضرند

مراسم اربعین شهدای اقتدار ایران در روز ۱۶ مرداد ۱۴۰۴ با حضور مقامات کشوری و لشکری و اقشار مختلف مردم در شبستان اصلی مصلای امام خمینی تهران برگزار گردید.

امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح می‌گویم: ما فرزندان شهدا افتخار می‌کنیم و بر خود می‌بالیم که پدران‌مان میهمان اباعبدالله‌الحسین شدند و با شهادت و خون خود، پیروز جنگ با شقی‌ترین و خونخوارترین و جنایتکارترین رژیمِ تاریخ معاصر گردیدند.

رهبر عزیز ما پس از جنگ ۱۲روزه، وظایف همگان را گوشزد کردند که مهم‌ترین آنها عبارتند از: حفظ اتحاد ملی و حفظ عزت و آبروی کشور.

ما فرزندان شهدا، تمام تلاش و کوشش خود را به کار خواهیم برد تا ان‌شاءالله بیشتر از دیگران برای وظایف ولایی‌مان در وسط صحنه حضور داشته باشیم و ادامه‌دهندهٔ راه پدران‌مان باشیم.

دشمن بداند با وجود خون شهدای اقتدار؛ باقری‌ها، سلامی‌ها، حاجی‌زاده‌ها، عباسی‌ها، تهرانچی‌ها، صدیقی صابرها؛ متولد خواهند شد.

من بسیار مفتخرم که عموی عزیزم شهید ناصر اِبدام سال‌ها قبل به شهادت رسیده بود و به عنوان نخستین شهید امر به معروف و نهی از منکر توسط رهبر نامیده شده بود.

و اما کلام آخر. از زبان تمام فرزندان شهدا به اربابان‌مان سیدالشهدا: یا امام حسین، ما همانند رقیهٔ سه سالهٔ تو در خرابه‌های شام، دلتنگ پدران‌مان هستیم و به این امید که مادران‌مان قول دادند پدران ما با امام زمان رجعت خواهند کرد و امام زمانِ ما با سپاهی از شهدا خواهد آمد، پس دست‌های‌مان را بالا می‌بریم و با تمام وجود می‌گوییم: «اللهم‌عجل‌لولیک‌الفرج».

آقا محمدجواد، در یادواره شهدای جنگ ۱۲روزه متنی عظیم و پرمحتوا را با شور و صلابتِ هرچه تمام‌تر قرائت کرد که حرف دل تمامی فرزندان شهدای اقتدار در شرایط کنونی است.

متن کامل این بیانیه را که خانواده شهیدان اِبدام در اختیار روزنامه کیهان قرار داده‌اند، از نظرتان می‌گذرانیم.

بسم رب‌الشهدا والصدیقین

من محمدجواد ابدام فرزند شهید ابوالفضل ابدام محافظ سردار سرلشکر پاسدار حسین سلامی هستم که پدرم از نخستین شهدای جنگ ۱۲روزه است که همراه و همگام با شهید سلامی عزیز، «عند ربهم یرزقون» گردید.

من به نمایندگی از تمام فرزندان شهدای عزیز، با تمام غرور و افتخار برنامه لاله‌خیز (از شبکه یک تلویزیون پخش می‌شد)، که در محوطه بازِ صداوسیما و روبه‌روی بقایای ساختمان شیشه‌ای با حضور خانواده‌های شهدا و مسئولان برگزار شد، دوباره همین متن را به نمایندگی از فرزندان شهدای اقتدار با قدرت و صلابت هرچه تمام‌تر قرائت کرد و حرف دل شهدا را از قاب رسانه ملی در سرتاسر ایران و جهان طنین‌انداز نمود.